

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در این آیه شریفه بعد از این که وعده‌ی خداوند را توضیح دادیم و خصوصیاتش را بیان کردیم، به این کلمه رسیدیم «ليستخلفنهم» في الأرض» خداوند می‌فرماید کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند که عرض کردیم «آمنوا منكم» یعنی بعضی از این گروه را؛ اینها را اولین بشارتی که خداوند می‌دهد این است که «ليستخلفنهم في الأرض».

اولاً، این «لام» در «ليستخلفنهم» گفته‌اند که لام قسم است و جواب قسم است. می‌گوییم اگر جواب قسم است، پس خود قسم در کجای آیه است؟ در کجای آیه خداوند قسم خورده است؟ گفته‌اند این «وعد الله» اینقدر مهم است که به منزله‌ی قسم خداوند است و در نتیجه خداوند قسم یاد کرده است که عده‌ای از کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند را خلیفه‌ی خودش در روی زمین قرار بدهد.

«خلیفه» به معنای جانشین است، حالا این ماده «خ ل ف» را اگر به کتب لغت مراجعه کنید، حرف‌های زیادی دارد. کلمه‌ی «خلف» و «خَلَفَ»، (خ ل ف) در سه معنا در لغت استعمال شده است: یک معنا این است که یک شیئی بعد از شیء دیگر بیاید و یقوم مقامه، و لذا فرزند را می‌گویند خلف. حالا اگر فرزند، فرزند صالح باشد می‌گویند خلف و اگر ناصالح باشد عرب به آن می‌گویند «خَلَفَ»؛ و لذا در قرآن هم داریم «فخلف من بعدهم خلفاً». لذا یک معنای «خَلَفَ» این است که یک شیئی بعد از شیء دیگر بیاید. معنای دوم خلف به معنای پشت است در مقابل قدام که به معنای جلو است. و معنای سوم خلف به معنای تغییر آمده است.

آن وقت خلافت، این که ما می‌گوییم خلافت در اسلام همین معنای جانشینی است یعنی کسی جای دیگری بنشیند؛ این معنای اجمالی خلف است. در قرآن راجع به یک عده‌ای که همراه پیامبر به جنگ نمی‌رفتند خداوند می‌فرماید: «رضوا بأن يكونوا مع الخوالف».^[1] به زنها می‌گفتند خوالف؛ چرا؟ چون وقتی مردها می‌رفتند برای جنگ، آن افرادی که شهر و خانه و زندگی را اداره می‌کردند زنها بودند که به جای مردها بودند.

حالا آیا این سه تا معنا به یک معنا می‌شود برگردد یا نه، این اجتهاد در لغت لازم دارد که آیا این کلمه‌ی «خَلَفَ» مشترک لفظی بین این سه معناست و یا اینکه این سه معنا هم واقعاً به یک معنا برمی‌گردد؟ این را حالا خود شما دنبال کنید و شاید یک لطائف هم در لغت به آن برخورد کنید. کلمه خلیفه هم به معنای فاعل استعمال می‌شود و هم به معنای مفعول؛ به معنای فاعل است چون «خَلَفَ من قبله و جاء بعده» یک کسی که به جای قبلی نشسته است و بعد آمده است، این عنوان فاعلی را دارد. به معنی مفعول هم هست، چون مجعول خداوند است و یا مجعول هر کسی؛ اگر من زید را به جای خودم قرار بدهم آن زید می‌شود خلیفه، چون من او را خلیفه قرار دادم. خداوند نبی را خلیفه قرار داده است لذا خلیفه به معنای مفعول و مجعول هم استعمال

می‌شود.

آیا بین خلیفه و مخلف و استخلاف فرقی وجود دارد یا نه؟ ما در قرآن داریم: «قل للمخلفین من الأعراب ستدعون».^[2] مخلف چون از باب تفعیل است، تفعیل آن جائی است که دلالت بر جهت وقوعی هم دارد یعنی اینها خودشان را خلیفه قرار داده‌اند و الا کسی اینها را خلیفه قرار نداده است.

مخلف روشن است که چون از باب تفعیل است به معنای این است که جهت وقوعش این است که این خلافتشان من جانب غیر نیست، خودشان آمده‌اند این کار را انجام می‌دهند. نکته این است که آیا بین خلیفه و استخلاف فرق وجود دارد یا نه؟ به نظر من می‌رسد که بین این دو تا فرق است، ولو اینکه در این کتب تفسیری که من مراجعه کردم، کسی به این نکته توجهی نکرده است، اما حالا عرض می‌کنم تا اینکه خود شما هم باز مراجعه کنید.

ما در قرآن یک خلیفه داریم «إني جاعل في الأرض خليفة».^[3] خداوند وقتی حضرت آدم را می‌خواست خلق کند به ملائکه فرمود: «إني جاعل في الأرض خليفة». و یا در آیات دیگر که می‌فرماید: «يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض».^[4] آیات اینچنینی در مورد خلیفه در قرآن داریم «إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح».^[5] در مورد قوم ثمود و قوم عاد این دو تا آیه را داریم: «إذ جعلكم خلفاء من بعد عاد»^[6] «إذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح». و یا «هو الذي جعلكم خلائف الأرض».^[7] آیا بین اینها فرق است؟ یعنی آن جایی که خداوند می‌فرماید: «إني جاعل في الأرض خليفة»، «يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض» و بین این که خدا مسئله‌ی استخلاف را مطرح می‌کند؛ به نظر می‌رسد که بتوانیم این فرق را برایش ذکر کنیم.

در استخلاف یک اقتضائی برای خلیفه واقع شدن وجود دارد، یعنی دیگر آخر الزمان که حالا ما این آیه را می‌خواهیم بر قیامت حضرت تطبیق کنیم و ان شاء الله اثبات خواهیم کرد، زمان طوری است که اقتضای این هم وجود دارد که خداوند یک گروهی از مؤمنین اینها به عنوان خلیفه‌ی خدا باشند.

در «إني جاعل في الأرض خليفة» مسئله‌ی اقتضا و غیر آن وجود ندارد یعنی اینک از قبل زمینه سازی بشود، آماده سازی بشود و بستر سازی بشود برای این معنا. اما «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات لستخلفنهم» استخلاف را خداوند می‌خواهد انجام بدهد، نه اینکه خداوند در آن موقع بخواهد ابتداءً یک کسی را و یا کسانی را به عنوان خلیفه قرار بدهد. پس ملاحظه می‌کنید بین خلیفه و استخلاف این فرق وجود دارد.

حالا بحث مهم بعد از اینکه یک مقداری معنای لغوی خلیفه و فرق خلیفه و استخلاف و اینها روشن شد، بحث مهمی که بین مفسرین در این یک جمله «لستخلفنهم في الأرض» در گرفته است این است که اینها چه کسانی هستند؟ اهل سنت مخصوصاً فخر رازی اصرار عجیبی دارد که این «لستخلفنهم في الأرض» تطبیق بر امامت خلفاء اربعه و خلفاء راشدین دارد. به چه بیان؟ می‌گوید خدا وعده داده عده‌ای از مؤمنین را خلیفه قرار بدهد و این وعده چون دارد «وعد الله الذين آمنوا منكم» از میان شما باید به عنوان خلیفه قرار بدهد، شامل حاضرین در زمان نزول آیه است. بیان فخر رازی را دقت کنید! چون ضمیر «منكم» دارد باید شامل حاضرین زمان نزول آیه باشد.

وقتی شامل حاضرین شد، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این است که آیه دلالت بر امامت آن ائمه‌ی اربعه دارد، برای اینکه بعد از پیامبر، نبی دیگری که بخواهد جانشین او باشد نبوده، خلافت فقط در بعد از پیامبر واقع شد؛ آن وقت گاهی اوقات به این روایت هم تمسک می‌کنند: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» نسبت می‌دهند به پیامبر که ایشان فرموده است خلافت بعد از من سی سال است و بقیه‌اش سلطنت است. دو سال ابوبکر و ده سال عمر و دوازده سال عثمان و شش سال هم مثلاً امیرالمؤمنین. فخر رازی اینطور می‌گوید، می‌گوید این آیه دلالت بر امامت ائمه اربعه دارد و در آخرش می‌گوید این که رافضه امامت اینها را قبول

ندارند، این آیه به خوبی دلالت بر این معنا دارد.

در میان اهل سنت قرطبی حرف فخر رازی را نپذیرفته و گفته نه، اختصاص به خلفاء اربعه ندارد و بلکه شامل همه امت پیامبر می شود. خلفاء اربعه را شامل می شود، تمام امت پیامبر تا روز قیامت مشمول این آیه شریفه است. باز بعضی از اهل سنت هم دائره را ضیق تر از فخر رازی کرده اند و گفته اند فقط شامل ابوبکر و عمر می شود.

ابن العربی که یکی از افرادی است که تفسیر دارد در میان اهل سنت، می گوید: «قال علماءنا هذه الآية دليل علي خلافة الخلفاء الأربعة وأن الله استخلفهم ورضي أمانتهم وكانوا علي الدين الذي ارتضي لهم، لأنهم لم يتقدمهم أحد في الفضيلة إلي يومنا هذا، فاستقر الأمر لهم و قاموا بسياسية المسلمين وذّبوا عن حوزة الدين ...» و این قول را که اصلاً می گوئیم این آیه دلالت بر امامت خلفاء اربعه دارد، بشیری از ابن عباس هم نقل کرده است؛ به آن روایت که معروف به روایت سفینه است تمسک کرده اند که: الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً» دو سال ابوبکر، ده سال عمر، دوازده سال هم عثمان، شش سال هم امیرالمؤمنین.

حالا در مقابل این حرف فخر رازی ما اینجا چه می توانیم بگوئیم؟ اولاً اشکالاتی که بر این کلام وجود دارد این است که بر این تفسیر هیچ مستندی ندارند. نهایت دلیلی که دارند کلام ابن عباس است؛ خب کلام ابن عباس که برای ما اعتباری ندارد! شاید ابن عباس معنای آیه را درست نفهمیده است و اشتباه تطبیق کرده و آمده چنین حرفی را زده است و شاید هم شرائط دیگری بوده که این حرف را زده است. پس اولاً برای این تفسیر، مستندی ندارند.

ثانیاً اشکال مهم این است که در آیه شریفه دارد: «وليبذلّهم من بعد خوفهم أمناً»، اینهایی که خلیفه واقع می شوند، اینها دینشان ریشه دار می شود و تمام مظاهر خوف به امنیت تبدیل می شود. این چه تبدیل خوف به این امن بود که عمر کشته شد، عثمان کشته شد، امیرالمؤمنین علیه السلام هم کشته شد؛ آیه می فرماید خداوند وعده داده بعضی از افرادی که ایمان آورده اند را خلیفه قرار بدهد و دین اینها ریشه دار بشود و اینها دیگر اصلاً خوف در میانشان وجود ندارد، همه چیز امن است. این چه امنیتی بوده که آن کسی که به اعتقاد شما خلیفه مسلمین بوده او را کشتند! عمر را کشتند، عثمان را کشتند، امیر المؤمنین را هم کشتند.

اشکال سوم این است که آیه دارد یک زمانی را مطرح می کند که غیر از خدا هیچ چیز دیگری عبادت نمی شود «يعبدوني لا يشركون بي شيئاً» کسی مشرک نیست. آیا در زمان خلفاء اربعه این چنین بود؟ ما در آن زمان مشرک نداشتیم؟ همه می مردم جزيرة العرب مسلمان و مؤمن بودند و در میان آنها مشرک نبوده است؟

اشکال چهارم این است که خداوند می فرماید اینها به عنوان خلیفه خدا هستند «ليستخلفنهم» فاعل را یستخلف کیست؟ خداوند است، خدا اینها را خلیفه قرار می دهد. سؤال این است که شما مگر خودتان نمی گوئید پیامبر از دنیا رفت و کسی را خلیفه خود قرار نداد؟ شما می گوئید پیامبر از دنیا رفت و هیچ کسی را خلیفه خود قرار نداد، در حالی که این آیه می فرماید خداوند اینها را باید خلیفه قرار بدهد؛ پس باید از طریق پیامبر قرار داده باشد! شما می گوئید اینها خلیفه پیامبر هستند و مصداق این یستخلف است، پیامبر که خودش خلیفه قرار نداده است!

فخر رازی متوجه این اشکال چهارم بوده و گفته بله، پیامبر به صورت معین و با اسم و خصوصیات خلیفه قرار نداده است اما با اوصافش گفته است. این یک توجیهی است که وقتی در بن بست قرار گرفته این حرفها را زده است. اصلاً آیه کاری به خلیفه رسول الله ندارد! آیه می فرماید: «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض». حالا برای شما عرض کنیم که در این آیه، دو تا معنا هم این است که همان معنای لغوی یستخلف را مطرح کنیم، یستخلف یعنی در روی زمین یک گروهی می آیند به جای گروه قبلی. همیشه هر گروه بعدی خلیفه گروه قبلی هستند. اما کجای آیه دارد که خلیفه رسول که شما آمده اید در اینجا این را بر خلیفه رسول و خلفاء رسول تطبیق کرده اید؟

پس این اشکال چهارم خودش دو اشکال شد، یک اشکال این است که آیه خلافت را به خدا نسبت می‌دهد نه به رسول و دوم این که «لیستخلفنهم»، خود شما می‌گویید که پیامبر خلیفه معین نکرده است، پس چرا به آنها می‌گویید خلیفه؟ اصلاً یکی از اشکالاتی که بر اهل سنت وارد است این است که چرا به ابوبکر خطاب می‌کنند: السلام علیک یا خلیفه رسول الله؟ خود شما می‌گویید پیامبر «مات و لم یعین أحدا»! وقتی که مات ولم یعین أحدا، بگویید مردم جمع شدند و او را قرار دادند. مردم که نمی‌توانند کسی را به عنوان خلیفه قرار بدهند! خلیفه را باید آن کسی که خودش می‌خواهند او قرار بدهد، مثل این است که من بیایم زید را خلیفه‌ی عمرو قرار بدهم، این غلط است؛ عمرو خودش باید برای خودش خلیفه درست کند.

پس مجموعاً این پنج اشکال به فخر رازی وارد است و واقعاً انسان بر مظلومیت قرآن باید متأثر شود. یک آیه‌ی این چنینی که این چنین پر معناست، حالا ما هنوز معنا نکرده‌ایم آیه را! یک آیه‌ی این چنینی، آن وقت بیایند این را بگویند که فقط اختصاص دارد به خلفاء اربعه و تمام شده است. نتیجه‌ی کلام فخر رازی این می‌شود مهاجرینی که از مکه آمدند به مدینه، دیدند یک مقداری اوضاع بد است، خدا به اینها وعده داد که سی سالی شما خلیفه می‌شوید، سی سالی شما تمکن پیدا می‌کنید، سی سالی امنیت برایتان هست و بعد هم تمام می‌شود و می‌رود. اصلاً معقول است که ما این را بپذیریم و برای یک چنین چیز کوچکی خداوند وعده داده است؟

خداوند وعده داده در مقابل این همه زحمتهایی که پیامبر متحمل شده بگوید در مقابل این همه کشته‌ها و جنگ‌ها و شهداء و مهاجرت از مکه و اذیت کفار قریش نسبت به شما، یک سی سالی را شما متحمل شده بگوید در مقابل این همه کشته‌ها و جنگ‌ها و شهداء و مهاجرت از مکه و اذیت کفار قریش نسبت به شما، یک سی سالی را شما چند تا خلیفه داشته باشید و بعد هم بروید دنبال کارتان. چقدر انسان باید برای مظلومیت انسان تأسف بخورد که آیه را این چنین آمده‌اند محدود کرده‌اند و از آن لبّ آیه و آن مغز آیه اینها به دور مانده‌اند. پیداست هر کسی که از اهل بیت دور باشد، از حقیقت قرآن دور است ولو امام الممشکین فخر رازی باشد.

حالا اینجا این «لیستخلفنهم فی الأرض» را چگونه باید معنا کنیم؟ راجع به کلمه‌ی ارض باز بعضی از مفسرین گفته‌اند: «أی ارض العرب»، بعضی‌ها هم گفته‌اند که «أرض العرب و العجم» یعنی جمیع ارض؛ عجم یعنی غیر عرب. روشن است که مراد از ارض جمیع ارض است! «لیستخلفنهم فی الأرض» مراد فقط مکه و شام و مصر و عراق که نبوده است! جمیع زمین بوده است. آیا این «لیستخلفنهم» را معنا کنیم که یعنی یک گروهی می‌روند و یک گروهی می‌آیند، و آن وقت خدا می‌فرماید بالاخره این گروههایی که می‌روند و می‌آیند، آخرین گروهی که می‌آید و می‌ماند آنهایی هستند که ایمان دارد و عمل صالح دارند «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده».^[8]

بگوییم «لیستخلفنهم فی الأرض أی إیراث قوماً بعد قوم» یک قومی بعد از قوم دیگر بیایند و ارث زمین بشوند، این مراد باشد. آیا مراد این است که اگر اینطور بگوییم دیگر اصلاً کاری به خلافت خدا نداریم؟! یا نه، ما بیاییم بگوییم آیه می‌فرماید من همین انسان و آدم و همه‌ی بشر را خلیفه‌ی خودم قرار دادم «انا جعلنا فی الأرض خلیفة»، هر انسانی خلیفه‌ی خداست تا قیامت، اما این خلافت یک خلافت دیگری است، این یک بشارت جدیدی است. وقتی خدا دارد وعده می‌دهد این یک بشارت جدیدی است، ما تردیدی نداریم آیه در مقابل بیان یک بشارت جدیدی است.

اگر بخواهیم بگوییم آیه می‌گوید هر انسانی که می‌آید هر گروهی که می‌آید اینها خلیفه‌ی گروه قبل هستند و یا هر انسانی خلیفه‌ی خداست، این حرف‌ها قبلاً هم بوده است! در اقوام گذشته هر پیغمبری از دنیا می‌رفت باز دوباره یک پیغمبر دیگری می‌آمد، یک گروه دیگری می‌آمد. معلوم می‌شود که خداوند تبارک و تعالی اینجا دارد یک بشارت عظیمه‌ای را به بشر می‌دهد، به مؤمنین و کسانی که عمل صالح انجام بدهند «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض» آن خلافت الهی که خلافت نهایی عالم است اختصاص به اینها دارد، یعنی آخرین گروهی که خداوند به عنوان خلیفه‌ی خودش قرار می‌دهد در روی

پس ببینید این «لیستخلفنهم فی الأرض» مراد اعطاء الخلافة الالهيه است. حالا مرحوم علامه طباطبائي (رضوان الله تعالی علیه) برای «لیستخلفنهم» دو تا احتمال ذکر کرده‌اند، یک احتمال این که مراد اعطای خلافت الهی باشد و احتمال دوم این که همین که یک قومی در روی زمین تسلط پیدا کنند، قومی بعد از قوم دیگری بیایند. آن وقت عجیب این است که فرموده‌اند معنای اول «لا یخلو من بعد» یک مقداری بعید است در حالی که قرائن خیلی خوبی بر معنای اول است! خداوند در مقام یک بشارت جدید است - ادعای ما و دلیل ما را خوب متوجه بشوید - اگر بخواهیم بگوییم خداوند می‌فرماید «لیستخلفنهم» یعنی یک گروهی جای قوم دیگری بیایند، خب این قبل از اسلام هم بوده است! مگر قبل از اسلام نبوده است؟ بله، مگر این که بگوییم قبل از اسلام نسبت به همه‌ی زمین نبوده است، این لیستخلفنهم می‌شود نسبت به همه‌ی زمین. اما حالا ما چرا اینطور بگوییم، بگوییم خداوند دارد بشارت عظیمه می‌دهد که اینها را یک خلافت کلیه‌ی مهمه‌ای را می‌خواهد شامل حال اینها بکند نسبت به کل زمین! و این که ایشان می‌فرماید «لا یخلو من بعد» به نظر ما درست نیست، این بسیار معنای روشنی است همین احتمال، چون در مقام بشارت است.

حالا شاید یک مقداری برای آقایان روشن شده باشد، حرف اینجا زیاد دارد؛ حتماً آقایان هم فکر کنند و هم مراجعه‌ی به تفاسیر بکنند و به حرفهای ما هم اکتفا نکنید. قرآن یک وادی عمیق است، انسان خیلی کم می‌تواند بفهمد از این آیات شریفه. حالا نکته‌ی مهم این است که این «کما استخلف الذین من قبلهم» یعنی چه و آن را اگر هر طوری معنا کنیم در این لیستخلفنهم هم تأثیر دارد یا خیر، که این را ان شاء الله هفته‌ی آینده عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] □ سوره توبه/ آیه 93.

[2] □ سوره فتح/ آیه 16.

[3] □ سوره بقره/ آیه 30.

[4] □ سوره ص/ آیه 26.

[5] □ سوره اعراف/ آیه 69.

[6] □ سوره اعراف/ آیه 74.

[7] □ سوره انعام/ آیه 165.

[8] □ سوره اعراف/ آیه 128.